

اسلام فقهاتی و منتقدان آن

سید صادق حقیقت
www.s-haghighat.ir

اصطلاحات مربوط به گونه‌ها و رقبای اسلام فقهاتی آشفتگی مفهومی دارد؛ و نمی‌توان انتظار داشت تلقی واحدی از آن‌ها وجود داشته باشد. علت این امر را می‌توان در چند امر بررسی نمود: بدیع بودن این گونه اصطلاحات، عدم وجود مرجعی مشخص برای یکسان سازی کاربردهای مربوط به آن و برخورد غیر تخصصی با این گونه مقوله‌ها. در این مقاله سعی می‌شود یک نوع گونه شناسی از اسلام فقهاتی شیعی در سال‌های پیروزی انقلاب اسلامی ایران به دست داده شود. البته هر گونه‌شناسی همان گونه که از یک جهت می‌تواند به فهم صحیح‌تر کمک کند، از دیگر جهات ممکن است با محدودیت‌هایی روبرو باشد. هر طبقه‌بندی دارای محدودیت‌های خاص خود است. طبقه‌بندی حاضر بر خلاف مقاله "گونه شناسی ارتباط دین و سیاست"^۱ صرفاً بعد اندیشه‌ای ندارد. مسأله دیگر آن است که تقسیمات موجود در این گونه شناسی از نوع "نمونه مثالی"^۲ و بر هستند؛ و بنابراین در خصوص هر فرد یا جریان فکری این احتمال وجود دارد که به درجه‌ای در هر طبقه قرار گیرد. به بیان دیگر، دوگانگی‌های^۳ اسلام فقهاتی/غیر فقهاتی، انقلابی/میان‌رو و مانند آن اشاره به دو سر طیف دارند؛ و به مثابه درجات خاکستری‌اند، نه سیاه و سفید.

اسلام فقهاتی در مقابل چند جریان فکری دیگر غیریت‌سازی کرد: اول اسلام تجددگرا است که مدرنیته را می‌پذیرد؛ و سعی می‌کند با اندیشه سنتی و دینی جمع نماید. البته برخی از ایشان پاره‌ای از نقدهای پست‌تجددگرایانه به تجددگرایی را پذیرفته‌اند. اسلام تجددگرا اساساً غیر سیاسی است؛ و دین را به ارتباط انسان و خدا (مبدأ و معاد) تقلیل می‌دهد. فقه از این دیدگاه نیز عمدتاً به اعمال فردی بسنده می‌کند؛ و به دلیل نظام‌ساز نبودن نمی‌تواند سیاسی و اجتماعی باشد. این قرأت از اسلام به شدت حداقلی است؛ و از دین ارائه راه‌کارهای سیاسی و اجتماعی را انتظار ندارد؛ و بنابراین به جدایی دین از سیاست متمایل است. دغدغه سازگاری دین با تجدد در این نحله قوی‌تر از بقیه گروه‌هاست؛ و بنابراین بر اساس روش‌شناسی‌ها و تفاسیر جدید، نقشی مشابه مردان برای زمان قائل است. مهم-ترین نماینده اسلام تجددگرای شیعی سروش است.

دومین "غیر" برای اسلام فقهاتی، اسلام سنت‌گرا^۴ بود. سنت‌گرایان مدرنیته را پس از درک آن، نادیده می‌انگارد. اسلام سنت‌گرا، بر خلاف اسلام فقهاتی، در برداشت از متون به معنای باطنی متون بیشتر توجه دارد تا ظاهر الفاظ. از سویی دیگر، سنت‌گرایان به جای هماهنگ ساختن دین با تجدد به سنت رجوع می‌کنند. به همین دلیل است که اسلام سنت‌گرایانه ماهیتی غیر سیاسی دارد. سنت‌گرایان گروهی هستند که قائل به خرد جاویدان^۵ هستند. آنان معتقدند که حقیقتی واحد و الهی وجود دارد که در ادیان مختلف بروز و نمود داشته است. آنان از این جهت حتی ادیان شرق آسیا مانند آیین بودا، جین، شینتو و دائو را نیز برخوردار از حقیقت می‌دانند. سنت‌گرایان با تجدد و انسان‌مداری^۶ عصر مدرن سر ناسازگاری دارند؛ و آن را دوره‌ی هیبوطی زندگی بشر می‌دانند یعنی دوره‌ای که آدمیان سر از امر قدسی بر تافته‌اند و رو به نفسانیت و خود محوری آورده‌اند. سنت‌گرایان از این جهت که قایل به خرد جاویدان و نحوه‌ای کثرت‌گرایی دینی^۷ اند، از برخی لایه‌های سنتی‌ها (خصوصاً لایه‌ی فقیهانه و حدیثی آنان) جدا می‌شوند و همچنین توجه آنان به تجدد و نقد آن نیز از فرق‌های فارق آنان و سنتی‌هاست. شوان، کوماراسوامی، مارتین لینگز و حسین نصر از سنت‌گرایان نامی‌اند.^۸ در این‌جا، لازم است اسلام

^۱ . سید صادق حقیقت، «گونه‌شناسی ارتباط دین و سیاست در اندیشه سیاسی شیعه»، مجله علمی - پژوهشی نامه مفید، ش ۴۴ (مهر و آبان ۱۳۸۳).

^۲ . ideal type
^۳ . dichotomies
^۴ . traditionalist
^۵ . eternal wisdom
^۶ . humanism
^۷ . religious pluralism

^۸ . یاسر میردامادی، "در مصائب روشنفکری دینی"، <http://mirdamadi.malakut.org>

سنت‌گرا را از اسلام سنتی یا حدیث‌گرا جدا نماییم. امروزه اصطلاح اسلام سنتی^۱ تعریف خاصی پیدا کرده است. علاوه بر دائرةالمعارف بریتانیکا که این اصطلاح را به کار برده، در مقالات زیادی از این اصطلاح برای توصیف اسلام حدیث‌گرا استفاده شده است. اصطلاح "اسلام سنتی" برای گرایش فقهی حدیثی در اسلام، همانند فقه شافعی یا دیگر مذاهب به کار می‌رود؛ و به خوبی از اسلام سنت‌گرا تمییز داده می‌شود.^۲

در درجه سوم، اسلام انقلابی غیرفقه‌گرای قرار داشت. شریعتی با اعتقاد به اندیشه چپ اسلامی توانست قرائتی از اسلام به دست دهد که راهنمای عمل اجتماعی باشد. او از انتظار، شهادت، تقیه، امامت و مانند آن تفسیری ایدئولوژیک ارائه نمود که مجموعاً با عنوان "تشیع سرخ" یا "تشیع علوی" در مقابل "تشیع صفوی" شناخته می‌شد. علی شریعتی روشنفکر مذهبی و دلسوزی بود که بیشترین تأثیر را در سال‌های قبل از پیروزی انقلاب بر مردم، و بالاخص جوانان، داشت. وی در صدد احیای اندیشه اسلامی و مقایسه آن با مکاتب جدید بود تا از این راه بتواند نسل جدید را به اسلام راستین سوق دهد. شریعتی کسی بود که گرچه یک روشنفکر بود، اما به تغییر وضع موجود از طریق انقلاب باور داشت، و نه از راه اصلاح.^۳ شریعتی برای جایگزین کردن اسلام در مقابل مارکسیسم وظیفه خود می‌دانست که قرائتی ایدئولوژیک از اسلام ارائه کند تا راهنمای عمل اجتماعی باشد.

در رتبه بعد، اسلام سیاسی غیرفقه‌گرای میانه‌رو قرار داشت که بر خلاف اسلام سیاسی انقلاب با سه مشخصه شناخته می‌شود: عدم اعتقاد به انقلاب، ابتناء بر مهندسی تدریجی، و همراه بودن با تجدد. بازرگان، اگر بتواند اندیشه دوران جوانی او را نوعی اسلام سیاسی قلمداد کرد، به انقلاب و روش‌های خشونت‌آمیز اعتقادی نداشت؛ و با صدور انقلاب، به معنایی که در انقلاب اسلامی ایران فهمیده می‌شد، مخالف بود و روش‌های گام به گام را توصیه می‌کرد. وی به غرب به دید تحقیر نمی‌نگریست؛ و خصوصاً در دوران جوانی در صدد نشان دادن سازگاری علم و دین بود.

همچنین می‌توان از اسلام فرهنگی نام برد که اساساً غیر سیاسی است. طبق تعریف بسام طیبی، اسلام فرهنگی - با این پیش‌فرض که فرهنگ ذات ندارد و همیشه متحول می‌شود - عبارت است از نظام نمادهای فرهنگی که با آن مسلمان‌ها واقعیت را درک می‌کنند؛ و بر اساس آن جهان‌بینی خود را بنیان می‌گذارند. فرضیه او این است که دین از نمادهای اجتماعی- فرهنگی تشکیل می‌شود که فهمی از واقع را شکل می‌دهد و طرحی برای آن به شیوه‌ای خاص می‌سازد. ادیان نظام‌های فرهنگی- اند که از فرایندهای اجتماعی تأثیر می‌پذیرند؛ و از سویی دیگر، بر آنها تأثیر می‌گذارند.^۴ از آن‌جا که اسلام فرهنگی نوعی شیوه زیست است، شاید مبتنی بر دیدگاهی جامعه‌شناسانه باشد.

به هر حال، اسلام فقه‌گرای می‌تواند به دو قسم اسلام غیر سیاسی و اسلام سیاسی (اعم از اسلام سیاسی فقه‌گرای انقلابی و میانه‌رو) تقسیم کرد. غرض از "اسلام سیاسی" در اینجا تعریفی خاص است. در این که اسلام شیعی، به دلیل اختلاف بر سر امامت، از ابتدا با سیاست درگیر بوده شکی وجود ندارد. همان‌گونه که لیلی عشقی می‌نویسد: "این که می‌گوئیم تشیع سیاسی است، چون بر اندیشه رویداد استوار است؛ و دکتترین سوز (فاعل شناسا) را می‌پذیرد. به این دلیل تشیع سیاسی است که از بدو تولد با دعوای مشروعیت جانشینی پیامبر [ص] پیوند خورده است. به این دلیل سیاسی است که حضور نامرئی امام زمان [ع] در کار است."^۵ این تعریف سیاسی بودن تشیع در اینجا مد نظر نمی‌باشد. اسلام سیاسی^۶، که گاهی از آن به اسلام‌گرایی^۷ تعبیر می‌شود، در این نکته محوری از اسلام غیر سیاسی جدا می‌شود که به مرجعیت دین و شریعت در امور سیاسی و اجتماعی (در زمان غیبت، بر اساس قرائت شیعی) اعتقاد دارد. تشکیل دولت اسلامی قلب اندیشه اسلام‌گرایی تلقی می‌شود.^۸

اسلام غیر سیاسی یا "اسلام به عنوان یک عقیده" را می‌توان برای آن دسته از متفکران به کار برد که دغدغه اصلی‌شان امور دینی و فرهنگی است، نه تشکیل حکومت. به این معنا، جملگی فقهای

1. traditionist

2. Christopher Melchert, "Traditionist Jurisprudence and the Framing of Islamic Law", *Islamic Law Law and Society*, vol. 8, No 3, 2001.

3. <http://drshariati.tripod.com/tavasoli.htm>

4. Bassam Tibi, *Islam between Culture and Politics*, Pal grave Macmillan, 2001, pp 16,20, 28.

۵. لیلی عشقی، *زمانی غیر زمانها*، ترجمه احمد نقیب‌زاده، تهران، مرکز باز اندیشی اسلام و ایران، ۱۳۷۹، ص ۱۲۰.

6. political Islam

7. Islamism

8. Bassam Tibi, *Islam between Culture and Politics*, Pal grave Macmillan, 2001, p 2.

اسلامی قبل از تولد اسلام سیاسی در این گروه جای می‌گیرند. البته، غیر سیاسی بودن الزاماً به معنای انزوای از جامعه نیست. فقه سیاسی شیعه اساساً با ظلم کنار نیامده، و به آن مشروعیت نداده است. فقهای اسلام غیرسیاسی می‌توانند از دیدگاه اندیشه‌ای معتقد به تعامل روحانیت و دولت (همانند الگوی سلطنت مشروعه در دوره صفویه و قاجار)، تفصیل بین زمان حضور و غیبت و یا حتی انزوای از سیاست باشند.^۱

در اسلام فقه‌های انقلابی با نمایندگی امام خمینی چند شاخصه اصلی به چشم می‌خورد: ولایت مطلقه فقهی (به معنای ابتدای احکام حکومتی ولایتی بر مصلحت که بالطبع بر احکام اولیه و ثانویه تقدم پیدا می‌کند)، انقلاب و روش‌های خشونت‌آمیز برای سرنگون کردن نظام جور، و برتافتن جنبه استعماری و اندیشه‌ای غرب. به نظر بابی سعید، تفکر سیاسی امام خمینی، به رغم وجود تفاوت‌ها و جریان‌های مختلف اسلام‌گرا، منسجم‌ترین منطق اسلام‌گرایی است؛ و به واسطه اوست که اسلام‌گرایی توانست به یک جنبش ضد نظم حاکم تبدیل شود.^۲ طبق نظر زبیده دستاوردهای امام خمینی را جز با قرار دادن در بافت مدرنیته نمی‌توان درک کرد. در نگاه زبیده تئوری سیاسی غرب پیش شرط لازم برای حکومت اسلامی امام خمینی است. از نظر وی نظریه سیاسی امام خمینی تکرار نگرش سنتی شیعه نیست؛ و بلکه بازتفسیری بنیادی و جدید از دکترین سیاسی شیعه است. او استدلال می‌کند که امام خمینی و دیگر اشکال اسلام‌گرایی را نباید جنبش‌های روندهایی خارج از مدرنیته پنداشت؛ بلکه آنها در جریانات وسیع مدرنیته شناورند.^۳ اشکال بابی سعید این است که اگر دیدگاه زبیده را در مورد مدرن بودن اسلام‌گرایی، به معنای ترادف غربی و مدرن، بپذیریم، دیگر نمی‌توانیم خصلت ضدغربی بودن اسلام‌گرایی را توضیح دهیم.^۴ به نظر می‌رسد این تعارض با توجه به این نکته حل می‌شود که اسلام‌گرایی انقلابی امام خمینی در دوران مدرن رخ داد و با رویه فناوری آن توافقی نداشت؛ اما در اصل به دلیل رجوع به ارزش‌های پیشین، محافظه‌کارانه و ضد مدرن (و نه پسامدرن) تلقی می‌شود. خود زبیده اقرار دارد که تجدد برای امام موضوعیت نداشت: "امام خمینی طوری سخن می‌گوید گو این-که تفکر غربی اصلاً وجود ندارد."^۵

شاید بتوان مطهری را نمونه اسلام سیاسی فقه‌های میانه‌رو دانست. علت این امر را می‌توان در دیدگاه او در ضرورت تشکیل نظام اسلامی از یک طرف (همانند دیدگاه قبل)، و اعتقاد عمیق به آزادی و دموکراسی از سویی دیگر دانست. در حالی که غالب فقها در اقتصاد به عدم محدودیت سرمایه‌ها (همانند سرمایه‌داری)، و در سیاست به برتافتن دموکراسی گرایش داشت، مطهری سوسیال-دموکراسی را شبیه‌تری نظام به اسلام معرفی نمود. وی پس از نقد نظام کمونیستی و کاپیتالیستی، به نوع سومی به نام سوسیال دموکراسی اشاره می‌کند: "در دنیای امروز، گرایش به یک حالت وسط پیدا شده است. دنیای سومی پیدا شده است که می‌توان آن را سوسیالیسم نامید. این گرایش تازه می‌خواهد آزادی افراد را محفوظ نگه دارد؛ و از این رو مالکیت را در حد معقولی می‌پذیرد؛ و هر مالکیتی را مساوی با استثمار نمی‌داند ... به این ترتیب، شعار این گرایش جدید این است که بدون این که شخصیت، اراده و آزادی افراد را لگدکوب کرده باشیم، کوشش کنیم انسان‌ها به رقای انسانیت، به حکم معنویت و شرافت روحی و درد انسان داشتن، مازاد مخارج خود را به برادران نیازمندان تقدیم کنند؛ نه این که به زور دارائیشان را به زور از آنها بگیریم و به دیگران بدهیم. این همان سوسیالیسم اخلاقی است که اسلام همیشگی در جستجوی آن است."^۶ وی اساساً ولایت فقیه را ولایتی ایدئولوژیکی می‌دانست.^۷

^۱ . حقیقت، همان.

^۲ . بابی سعید، هراس بنیادین: اروپا مداری و ظهور اسلام‌گرایی، ترجمه غلامرضا جمشیدی‌ها (و موسی موسی عنبری)، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۹. ص ۱۰۵.

^۳ . همان، ص ۱۱۱-۱۱۲.

^۴ . همان، ص ۱۱۴.

^۵ . همان، ص ۱۳۰.

^۶ . مرتضی مطهری، پیرامون انقلاب اسلامی، تهران، صدا، بی‌تا، ص ۱۵۶-۱۵۷.

^۷ . همان، ص ۸۶-۸۷.